گفتاری از حجت‌الاسلام والمسلمین دکتر رضا غلامی

خطر ظهور نوفُرقانیسم

ابتدا و در بیست‌وهفتمین سالگرد ارتحال ملکوتی بنیانگذار کبیر جمهوری اسلامی، گرامی می‌داریم یاد و خاطره امام عظیم‌الشأن و شهدای بزرگوار این انقلاب را و از خداوند متعال علو درجاتشان را مسألت داریم. از امام عزیز عذرخواهیم که تاکنون آنطور که شایسته و بایسته بوده از انقلاب پاسداری نکرده‌ایم و شانه به شانه خلف صالح ایشان حرکت نکرده‌ایم. ما امروز دچار کم‌کاری‌ها و کوتاهی‌های فراوانی هستیم و جا دارد از محضر امام و شهدا پوزش بطلبیم.

همانطور که اطلاع دارید، عنوان بحث امروز اینجانب «خطر ظهور نوفرقانیسم در آستانه ورود به دهه چهارم انقلاب اسلامی» است. اجازه می‌خواهم توضیح درباره فلسفه انتخاب این نام را به پایان عرایضم موکول کنم و بحث را با مقدمه‌ای درباره جریان روشنفکری سکولار آغاز کنم. توجه بفرمایید که ما از اوایل دوره قاجار تدریجاً با جماعتی بی‌هویت تحت عنوان روشنفکر یا منورالفکر روبه‌رو هستیم که به دنبال دگرگونی و اصلاحات عمیق در ایران هستند. چرا عرض کردم بی‌هویت؟ از آنجا که بنابر توضیحی که ارائه خواهم داد، روشن می‌شود که این جماعت، نه از یک پایگاه مستحکم ایرانی برخوردار بوده‌اند و نه تمایلی به برخورداری از هویت و تشخص مستقل ایرانی نشان داده‌اند. آنها همواره- آشکارا یا پنهان- دل در گرو غرب و غربی شدن داشته‌اند و مدینه فاضله خود را (حداقل برای روشنفکران که به مدینه فاضله قائل بوده و هستند) در غرب جست‌وجو می‌کردند لذا اگر هم ایرانی برای آنها مطرح است، این ایران، فرع بر غرب است و در برابر غرب، از اصالتی برخوردار نیست. البته در زمان شکل‌گیری جماعت روشنفکر در ایران، ایران کشوری است که به دلایل قابل بحث، عقب‌مانده است، هرچند این عقب‌ماندگی در حدی نیست که بعضی‌ها درباره آن صحبت کرده‌اند ولی به هر حال، تردیدی وجود ندارد که دهه‌ها در نظم، سامان زندگی مدنی و اقتصاد و رفاه، از غرب عقب است، بنابراین طبیعی است عده‌ای معتقد باشند باید از غرب برای جبران این عقب‌ماندگی‌ها و قرار گرفتن در مسیر پیشرفت، الهام گرفت.

با این وجود، تفاوت جماعت روشنفکر با سایرین، مانند علمای دلسوز و روشن‌بین، در این است که علما قائل به گزینش عالمانه نقاط قوت غرب و استفاده از آنها برای پیشرفت، آن هم با حفظ استقلال کامل هستند، لکن جماعت روشنفکر از همان اوایل ابایی از این نداشتند که مانند «تقی‌زاده» و «آخوندزاده»، بگویند تنها راه پیشرفت، غربی شدن از فرق سر تا نوک پا و کنار گذاشتن مطلق هر چیزی است که مانع از این غربی شدن است.

با این وصف، از قبل از نهضت مشروطه، دعوایی درباره توسعه و پیشرفت شکل گرفت که ۲ طرف عمده داشت: یک طرف که می‌گفت پیشرفت بدون غربی شدن کامل، محال است و همه چیز حتی دین و کشور را باید قربانی این غربی شدن کرد و یک طرف دیگر که عمدتا علما و متدینین دلسوز و روشن‌بین کشور هستند و معتقدند استفاده از نقاط قوت غرب برای پیشرفت، لازم است لکن با حفظ هویت و استقلال ملی. پس دقت بفرمایید که دعوا بر سر پیشرفت و عدم پیشرفت نیست بلکه دعوا بر سر معنا و مسیر پیشرفت است. اتفاقا علما و دینداران روشن‌بین، بیش از همه دغدغه پیشرفت و آبادانی بلاد اسلامی بویژه ایران و به قول مرحوم آیت‌الله میرزای شیرازی، اعلای کلمه ملت را دارند ولی پیشرفتی که به قیمت فدا کردن اسلامیت و ایرانیت ملت باشد را نمی‌پذیرند. برای فهم ماهیت جریان روشنفکری سکولار که خصوصا در دوران مشروطه و پس از آن (البته به نحو متفاوت) رشد کرد، جا دارد مواجهه این جریان با ۳ مساله را مورد توجه قرار دهیم: یکم، استعمار، دوم، استبداد و سوم، اسلام.

جریان روشنفکری غربزده و سکولار، برخلاف جریان روحانیت و متدینین دلسوز و عمق‌نگر، که همه اهتمام‌شان پایان دادن به عمر استعمار در ایران و البته سایر بلاد اسلامی است، نه‌تنها مشکلی با استعمار ندارند، بلکه به ۲ دلیل عمده با آنها همراهی و همکاری نیز داشته‌اند. دلیل اول اینکه، اساسا برداشت آنها از استعمار، بلعیدن کشور و اسارت ملت نیست بلکه آنها استعمار غربی در ایران را یک منجی و نعمت در جهت غربی شدن زودتر و به تبع آن، پیشرفت تلقی می‌کنند. دلیل دوم، چنانکه اشاره شد، آنها آنقدر به هویت و استقلال ایران، یا به بیان واضح‌تر، به ناموس ملت، اعتنا ندارند که با ورود تمام‌قد استعمار به داخل کشور، تحقیر مردم و غارت اموال ملی، رگ گردنشان کلفت شود. جریان روشنفکری سکولار، عکس دأب منطقی جریان روحانیت و متدینین روشن‌بین، همه اهتمام‌شان، مقابله با استبداد فردی است. البته علما و روحانیون نیز با استبداد، به جد مخالفند لکن اولویت اول را مبارزه با استعمار تلقی می‌کنند نه استبداد، هرچند هر وقت استبداد به بازوی استعمار در ایران تبدیل شده، جریان روحانیت و متدینین روشن‌بین، با همان تراز و قوتی که با استعمار مبارزه کرده‌اند، با استبداد نیز مبارزه کرده‌اند. البته روی حساب گفتیم که جریان روشنفکری سکولار، با استبداد فردی مشکل دارد نه استبداد مطلق لذا در تاریخ معاصر بویژه در جریان نهضت مشروطه و فتح تهران دیدیم که آنها استبداد فردی را سرنگون کردند لکن استبداد جمعی با خودکامگی مضاعف را جایگزین آن کردند، بر همین اساس، روشنفکران سکولار در قضیه فتح تهران، به صغیر و کبیر رحم نکردند و مستبدانه‌ترین اقدامات را در تهران و بعضی نقاط کشور رقم زدند. جالب اینجاست که وقتی نظام استعمار در ماجرای رضاخان، به استقرار مجدد سلطنت فردی در ایران می‌رسد، همین روشنفکرانی که برخی علما را در جریان مشروطه متهم به حمایت از سلطنت می‌کردند، تمام‌قد با استعمار انگلیس برای به سلطنت رسیدن یک آدم بی‌سواد و قلچماق، همکاری کردند و مثل آب خوردن، نهضت مشروطه را با همه امیدهایی که به آن معطوف شده بود، به شکست کشانده و سلطنتی به مراتب سرسخت‌تر از سلطنت قبلی را سر کار آوردند.

مساله دیگر، مواجهه روشنفکران سکولار با اسلام است. ملاحظه بفرمایید، جماعت روشنفکران غربزده، از همان ابتدا دین و خاصه اسلام شیعی- با مختصاتی که دارد- را مانع پیشرفت به مفهوم غربی شدن از فرق سر تا نوک پا می‌دانستند لذا از هیچ کوششی برای تضعیف اسلام و تشیع و مرجعیت و روحانیت شیعه که پاسدار و مروج اسلام در کشور به شمار می‌رفت، دریغ نکردند. جسارت‌ها و توهین‌های جماعت روشنفکر به اسلام آنقدر زیاد است که اگر بخواهیم فقط آن را فهرست کنیم، خودش یک یا چند جلد کتاب ضخیم می‌شود. امروز شما با رفتار موهن، جسارت‌بار و مشمئزکننده شادی صدر علیه مقدسات اسلامی و خاصه جان عالم تشیع و رمز بقای اسلام، یعنی حضرت اباعبدالله الحسین روحی له‌الفدا مواجه می‌شوید لکن بدانید روشنفکران سکولار، همیشه چنین رفتاری با اسلام و مقدسات اسلامی داشته‌اند. البته در مقاطعی، می‌خواستند از ظاهر اسلام و تشیع برای عوام‌فریبی یا بهره‌گیری از ظرفیت منحصر به فرد علما و روحانیون برای بسیج و سازماندهی توده مردم استفاده کنند لذا در این مقاطع، به نحو منافقانه‌ای خود را با اسلام همراه نشان دادند. مثلا تز آخوندزاده در مشروطه این شد. در عین حال، همین که به اهداف مقطعی خود می‌رسیدند، چهره واقعی و دین‌ستیز خود را نشان می‌دادند. بر همین مبنا، ما با ظهور جریانی از بطن جریان روشنفکری سکولار، تحت عنوان «روشنفکری دینی» روبه‌رو هستیم. روشنفکری دینی به دنبال اجرای یک پروژه گام به گام در ایران و سایر بلاد اسلامی است. گام اول، نشستن بر روی سنت‌های اسلامی و نشان دادن چهره دایه دلسوزتر از مادر نسبت به اسلام است؛ گام دوم، گوهری معرفی کردن دین، و هجمه به پوسته و ظواهر دینی است. در همین جا، بخشی از شریعت به اسم قشری‌زدایی مورد حمله شدید قرار می‌گیرد. گام سوم، طرح موضوع پلورالیسم دینی با انگیزه کمرنگ کردن مرز میان حق و باطل است که این خود، مقدمه ستیز با اسلام سیاسی و انقلابی است. گام چهارم، طرح موضوع عقلانیت و معنویت به منظور زدن کامل شریعت بویژه شریعت سیاسی و به تبع آن، هضم کردن اسلام در لیبرالیسم است. بحث‌های عرفانی نیز در همین گام مطرح می‌شود، آن هم یک عرفان بی‌قاعده که مخصوص خودشان است و هدف اصلی آن، زیر سوال بردن شور و حماسه سیاسی است. در این شبه‌عرفان‌ها، حتی از حماسه حسینی هم تفسیر سکولار ارائه می‌شود و تلاش می‌کنند روح سیاسی حرکت اباعبدالله را بکشند و به جای آن، روح دیگری را قرار دهند و گام آخر، تقلیل معنویت به اخلاق (از جنس اخلاق خودبنیاد) در جهت بسترسازی برای ورود سبک زندگی غربی به جامعه اسلامی است.

امروز با اظهاراتی از سوی بعضی از این روشنفکران مانند سروش، ملکیان و دنباله‌های آنها مانند گنجی، اشکوری و... در نفی وحی به معنای معهود در اسلام و معرفی آن به عنوان خواب و رؤیای پیامبر که عملا اعجاز قرآن و مصونیت آن از تحریف را زیر سوال می‌برد، همچنین صحبت‌های آنان در نفی عصمت معصومان(ع)، انکار امامت حضرت علی بن ابیطالب روحی له‌الفدا یا انکار مهدویت روبه‌رو می‌شویم که از گام‌های نهایی در پروژه روشنفکری دینی پرده‌برداری می‌کند. با این وصف، تردیدی نمی‌ماند که روشنفکری دینی از ابتدا هدفی جز خشکاندن ریشه‌های اسلام، آن هم از درون و با لباس اسلام، نداشته است.

در اینجا لازم است یک نکته مهم را متذکر شوم و آن، تهی شدن حرکت‌های ایرانی و دفاع از ایرانیت در شرایط جدایی از دین بویژه دین‌ستیزی است. واقعیت این است که مردم ایران همیشه عاشق اسلام بوده و هستند، لذا ممکن است ملت ایران در مقاطعی از جهت ظواهر دینی با افت و خیزی نیز روبه‌رو شوند اما به هیچ قیمتی حاضر نیستند اسلام را کنار بگذارند. با این وصف، ایران منهای اسلام برای مردم ما مفهومی ندارد. از سوی دیگر، خود اسلام و نهاد مرجعیت و روحانیت، بیشترین خدمت را در صیانت از تمامیت، یکپارچگی و استقلال ایران داشته‌اند، چنانکه باید گفت، شکل‌گیری ایران یکپارچه در عهد صفوی، مرهون مذهب تشیع و توانایی‌های بی‌بدیل آن در اتحادبخشی است و الا قبل از آن، قابلیتی برای شکل‌گیری ایران متحد نبود. بنابراین، وقتی اسلام کنار گذاشته شد، دیگر امیدی به حفظ ایران هم نیست و باید با ایران خداحافظی کرد.

خب! توجه داشته باشید که ایران در طول ۱۵۰ سال گذشته، خیلی از جریان روشنفکری سکولار و شعبه آن یعنی روشنفکری دینی لطمه خورده است و اینها در تاریخ ثبت و ضبط است. اگر نگوییم جریان روشنفکری سکولار عامل عقب‌ماندگی ایران است، می‌توانیم بگوییم جریان روشنفکری سکولار، همواره مانعی جدی و عمده بر سر راه پیشرفت حقیقی ملت ایران بوده است.

خب! بعد از این مقدمه نسبتا طولانی، وارد این بحث می‌شویم که در کنار جریان روشنفکری سکولار، یک جریان خطرناک دیگر در ایران وجود داشته و دارد که از آن، به جریان تحجر تعبیر می‌کنیم. جریان تحجر ریشه‌های متعددی دارد لکن مهم‌ترین ریشه آن، عقلانیت‌ستیزی است. اگرچه عقلانیت‌ستیزی عمدتا در لباس مخالفت با فلسفه، ظهور و بروز یافته است لکن در مقطعی از تاریخ، عقلانیت‌ستیزی، در لباس ستیز با اصول فقه و جریان اصولیون که مولد اجتهاد فراگیر و پویاست، بروز و ظهور یافت. اخباریون افراطی، با دخالت استعمار انگلیس، در اواسط دوره قاجار در عراق درگیری‌های عظیم و حتی خونینی با اصولیون داشتند که اگرچه پیروز این میدان، اخباریون نبودند، لکن زمینه شکل‌گیری برخی فرق نامعقول و خطرناک شبه‌اسلامی را در عراق و ایران به وجود آوردند. یکی از این فرق، شیخیه بود که به وسیله سیدکاظم رشتی تأسیس شد، اساس فکر شیخیه این بود که اولا ظهور امام زمان ارواحنا فداه بسیار نزدیک است. حتی جلوتر که رفتند، گفتند امام زمان(عج) ظهور کرده و وظیفه ما این است که بگردیم و امام(عج) را پیدا کنیم و به ایشان بپیوندیم! ثانیاً گفتند باید بین مردم و امام زمان(عج) رابطه برقرار باشد تا در عصر غیبت، مستقیماً تکالیف مسلمین از امام زمان(عج) دریافت شود. بعد آمدند نام این رابطه و افراد رابط را رکن چهارم به مثابه یکی از اصول دین گذاشتند. رکن چهارم یعنی انسان کاملی که به دلیل سعه وجودی‌ای که دارد، رابط بین امام زمان و مردم است. توجه داشته باشید که اینها روی انسان کامل و مقام او خیلی حرف می‌زنند. ثالثاً، تا توانستند به مرجعیت و علمای شیعه فحش و ناسزا گفتند و اینگونه القا کردند که مرجعیت و علما، مانع ظهور امام زمان(عج) و همچنین ارتباط مستقیم و خالص شیعیان و امام زمان(عج) هستند. خب! همانطور که اشاره شد، این فرقه‌ها با جریان استعمار انگلیس و حتی روسیه که به تعبیر یکی از علمای بصیر، در مقاطعی به عنصر عملیات‌کننده انگلیسی‌ها تبدیل شدند، ارتباط داشتند و از طرف آنها، به طور جدی حمایت شدند. در ارتباط با شیخیه نیز چنین ارتباطی به چشم می‌خورد.

خب! شما می‌دانید که مهم‌ترین شاگرد سیدکاظم رشتی، علیمحمد شیرازی معروف به باب است که سیدکاظم رشتی تا توانست در زمان حیاتش به او میدان داد. حتی به طرق گوناگون علیمحمد را به عنوان جانشین برحق خود معرفی کرد. بعد از مرگ سیدکاظم رشتی، علیمحمد باب در یک رقابت با دیگر شاگردان سیدکاظم رشتی، خود را در مقام جانشینی او قرار داد و سپس فرقه ضاله بابیه را با حمایت انگلیسی‌ها بنیان گذاشت.

در ابتدا، تمرکز بابیه روی همان رکن چهارم است یعنی می‌گفتند رابط میان امام زمان و مردم، علیمحمد باب و جانشینان او هستند. لکن اینها به رکن چهارم اکتفا نکردند؛ ابتدا ادعای مهدویت کردند یعنی گفتند ما رکن چهارم نیستیم بلکه خود مهدی موعود هستیم، بعد جلوتر آمده و ادعای نبوت کردند و گفتند چه کسی گفته پیامبر اسلام پیامبر خاتم بوده است؛ خاتمیتی که در قرآن

گفته شده معنای دیگری دارد و لذا جریان بعثت همچنان ادامه خواهد یافت و بر این اساس، من نبی خدا هستم. باز جلوتر آمدند و ادعای فرارسیدن قیامت را مطرح کردند؛ گفتند قیامت ظهور کرده و ما امروز در دوران قیامت به سر می‌بریم! و طبیعی است که خود شریعت و مکلف بودن انسان به دستورات شریعت، مربوط به قبل از قیامت است نه دوران قیامت و لذا با شریعت‌ستیزی، مفاسد بزرگی را دشت به دشت و... رقم زدند که تاریخ به آنها شهادت می‌دهد. بعد حتی جلوتر که آمدند ادعای الوهیت و خدایی نیز کردند و الان هم بهاییت که منشعب و جداشده از بابی‌هاست، ادعای الوهیت دارد. ضمنا این را هم عرض کنم که اینها یعنی شیخیه، بابیه و بهاییه و بقیه فرق متأثر از این طرز تفکرات، در علوم غریبه و ارتباط با اجنه و سحر و جادو نیز چیزی کم ندارند و بعضی از عوام‌فریبی‌های آنها نیز با استفاده از همین ارتباطات است. در هر حال واضح است بنده در اینجا به دنبال بیان تاریخ شیخیه و بابیه نیستم و قصد دارم از این بحث به یک نتیجه روشن برسم و آن اینکه، اجتهاد پویا و به تبع آن، مرجعیت شیعه، همواره خار چشم استعمار بوده است. این اجتهاد پویا و نهاد مرجعیت است که امکان حفظ شریعت الهی و صیانت از دین خدا را فراهم کرده است. اگر این دو نباشند، شریعت زنده اجتماعی هم نیست؛ جامعه اسلامی هم نیست (ممکن است جامعه مسلمانان باشد لکن جامعه اسلامی وجود نخواهد داشت)، پیشرفت اسلامی هم نیست؛ علوم انسانی و اجتماعی اسلامی هم نیست، و در یک کلام، اسلام نیست و این، یعنی هدم اسلام، همان چیزی است که جریان استعمار خصوصا طی ۱۵۰ سال گذشته در ایران دنبال کرده است. امروز جماعت انحرافی نیز می‌گوید: فقه دیگر چیست؟! ما خودمان با اتکا به مقام کمال انسانی، می‌توانیم با امام زمان(عج) ارتباط برقرار کنیم و تکالیف کلان اسلامی را از حضرت دریافت کنیم. علاوه بر این، می‌گوید: دیگر دوران رساله عملیه و اینکه فقیهی در گوشه حوزه بنشیند و احکام اسلامی را جزء به جزء استنباط و سپس ابلاغ کند، سپری شده است؛ ما امروز می‌توانیم با قرار گرفتن در مسیر انسان کامل، و با بهره‌گیری از عقل، تکلیف خودمان را در مواجهه با مسائل اجتماعی روشن کنیم. می‌گوید: دوران فقه و مرجعیت سپری شده است؛ اساسا دوران اسلام به معنای دین خاص سپری شده و دوره انسان فرارسیده است! بنابراین چرا می‌گویید علوم انسانی اسلامی؟! بگویید علوم انسانی انسانی، چرا می‌گویید پیشرفت اسلامی؟! بگویید پیشرفت انسانی، چرا می‌گویید جامعه اسلامی؟! بگویید جامعه انسانی. خب! وقتی از یک طرف، فقاهت و مرجعیت زیر سوال می‌رود، و از طرف دیگر، با اعتقاد به فرارسیدن دوران ظهور، باب ارتباط با امام زمان(عج) از سوی خودشان به عنوان انسان‌هایی که در مسیر انسان کامل قرار گرفته‌اند، مفتوح معرفی می‌شود، به طریق اولی ولایت فقیه دیگر جایگاهی ندارد. چه منطقی وجود دارد که اینها در شرایطی که خود را رابط امام زمان(عج) و مردم معرفی می‌کنند (یعنی همان رکن چهارم یا شبیه آن) یا حتی دوران فعلی را نظیر دیدگاه شیخیه، دوران ظهور می‌دانند، دیگر کوچک‌ترین باوری به ولایت فقیه داشته باشند؟ لذا هرچند به مقتضای قانون اساسی و عوام‌فریبی، می‌گویند ما ولایت فقیه را قبول داریم، لکن نه‌تنها دیدگاه‌های آنها با ولایت فقیه سازگاری ندارد، بلکه از دهن‌کجی به دستورات ایشان و اعتراض به ولایت فقیه که نمادهای بارز آن در بعضی رفتارهای خاص‌شان کاملاً مشهود است نیز نمی‌توان باورمندی آنان به ولایت فقیه را پذیرفت و دیر نخواهد بود که رویکرد منافقانه به ولایت فقیه هم تمام می‌شود و ستیز با ولی فقیه عیان خواهد شد. این افراد، به همین حد اکتفا نمی‌کنند و باب بحث پلورالیسم دینی را نیز باز می‌کنند. اینجا جماعت تحجر و انحراف با جریان روشنفکری سکولار به اشتراک نظر می‌رسند. وقتی از سوی آنان گفته می‌شود دیگر دوران اسلام و شریعت اسلامی سپری شده است، دیگر اصرار بر حفظ مرزهای اسلام چه معنایی دارد؟ پس طبیعی است که انتظار داشته باشیم تا بگویند بین اسلام و سایر ادیان الهی و حتی مکاتب انسان‌محور، فرقی نیست و همه اینها نهایتا به یک مقصد خواهند رسید!

بنا بر آنچه بیان شد، از سوی جماعت انحرافی نیز ابتدا شریعت زیر سوال می‌رود؛ ثانیا، به تبع آن، فقه و فقاهت زیر سوال می‌رود؛ ثالثا، به تبع نفی فقاهت، مرجعیت زیر سوال می‌رود؛ رابعاً، ولایت فقیه زیر سوال می‌رود و خامساً، پلورالیسم دینی و صراط‌های مستقیم مطرح می‌شود. درست شبیه فرقه‌هایی که از بطن اخباری‌گری افراطی و تحجر متولد شدند و جالب اینکه نقطه مشترک همه اینها، مزاحم تلقی کردن روحانیت است، چنانکه به قول خودشان، باید علیه آخوندیسم قیام کنند! حتی بعید نیست در آینده، شبیه بابیه دایره مدعیات آنان، روز به روز بیشتر شود.

از طرف دیگر، اگر بخواهیم نسبت جماعت انحرافی با ۳ عنصری که برای فهم جریان روشنفکری سکولار استفاده کردیم را بسنجیم، نتیجه کاملا روشن است: این جماعت با استعمار مساله جدی ندارد و چه‌بسا مانند جریان روشنفکری، خود زاییده استعمار است؛ از سوی دیگر، این مجموعه با افکاری که ارائه می‌کند، و شکاف بزرگی که در درون به وجود می‌آورد، عملا به جاده‌صاف‌کن استعمار فرانو تبدیل خواهد شد. شما در همین اواخر چراغ سبزهای پنهان اینها به آمریکایی‌ها را شاهد بودید ولی آمریکایی‌ها به چراغ سبز آنها بی‌اعتنایی کردند. در ارتباط با استبداد، شک نباید کرد که اینها به دلیل فرقه‌گرایی‌ای که در پیش گرفته‌اند، و طبیعت فرقه‌سازی و فرقه‌گرایی، در استبدادورزی البته به شکل نوین آن، از جریان روشنفکری سکولار کم نخواهند آورد و معلوم نیست اگر دست آنها باز باشد، چه شرایطی را به وجود خواهند آورد؛ و در ارتباط با دین نیز در عرایض قبلی گفتیم که چه بلایی بر سر دین خواهند آورد.

خب! حالا اگر بنده بخواهم روی تک‌تک مدعیات اینها صحبت کنم، چند ده جلسه وقت می‌طلبد ولیکن به همین میزان پاسخ بسنده می‌کنم که اولا، چه کسی گفته شما و اطرافیان‌تان که غرق در خودخواهی شده‌اید، در مسیر انسان کامل قرار گرفته‌اید؟ شما از مقام عالی انسان کامل چه می‌دانید؟ شما با ذهن کودکانه‌ای که دارید، حتی صد مرتبه پیش از مرتبه انسان کامل را نیز درک نمی‌کنید چه رسد به اینکه پا در مسیر انسان کامل گذاشته باشید! و سندی محکم‌تر از ادعاهای خودتان نیست، چراکه پا در مسیر انسان کامل گذاشتن و صعود کردن در این مسیر کجا و این خودپرستی‌ها کجا؟ ثانیاً ادعای ارتباط مستقیم و بلاواسطه با امام زمان(عج) چگونه قابل اثبات است؟ چگونه می‌توان نصوص دینی مؤکد و فراوانی را که دال بر کذاب بودن مدعیان ارتباط با امام(عج) است نادیده گرفت؟ خواصی هم که ارتباطی داشته‌اند اولا محال بوده اجازه پیدا کنند در دوران حیاتشان ارتباط خود را افشا کنند، ثانیاً همه این ارتباطات سر سوزنی از اقتضائات غیبت و حاکمیت ولی فقیه و نایب عام امام زمان(عج) را زیر سوال نبرده است. در واقع، قلیلی نیز که ارتباط داشته‌اند، در تکلیف‌گرایی و تبعیت از فقها، سرآمد سایرین بوده‌اند. ثالثاً، اگر فقه و اجتهاد پویا را با این همه تاکیدات روشنی که از جانب معصوم(ع)- مبنی بر اینکه تنها مکانیزم شناسایی تکلیف شرعی در همه ساحات فردی و اجتماعی در دوران غیبت، همین فقه و فقاهت است - کنار بگذاریم، و شیعیان را به درون باتلاق تفسیر به رأی و استنباطات ذوقی و سلیقه‌ای شماها بیندازیم، دیگر از اسلام و شریعت اسلامی چه چیزی باقی خواهد ماند؟ این اسلام، به کدام مساله از مسائل اجتماعی مؤمنین به قطعیت پاسخگو خواهد بود؟ رابعاً، اگر فقه را قبول کنیم و مرجعیت را زیر سوال ببریم، چه راه مشروع و معتبری را برای استنباط احکام و ابلاغ و عملیاتی‌سازی آن ارائه خواهید کرد؟ مگر می‌شود هر بی‌سواد خودپرستی را جایگزین مرجعیت کرد؟ خامساً، شما فقه و مرجعیت و به تبع آن شریعت جامع را نفی می‌کنید؛ خب! بگویید شماها چه نسبتی با ولی فقیه دارید؟ چرا به دروغ می‌گویید تابع ولی فقیه هستید؟ چه نسبتی میان این دیدگاه‌ها و پذیرش ولی فقیه وجود دارد؟ حالا اگر ولی فقیه نباشد، چه مشروعیتی برای دولت اسلامی وجود دارد؟ اگر هم دولت اسلامی نباشد، پس چه تضمینی برای اجرای حجم وسیعی از دستورات اجتماعی اسلام متصور است؟ خب! صریح بگویید سکولار هستید. چرا باور خود را از بقیه مخفی می‌کنید؟

مشکل ما با جماعت انحرافی این است که با لباس تدین و انقلابیگری، و با ژست دلسوز ملت وارد صحنه شده‌اند اما نتیجه کارشان چیزی جز تحقق خواست تاریخی استعمار، یعنی هدم اسلام و هدم حاکمیت اجتماعی اسلام نیست.

خب! روشن است که دارند عوام‌فریبی می‌کنند. دارند ذهن پاک بچه‌های متدین و حتی حزب‌اللهی را خراب می‌کنند و خودشان را در شرایط کنونی که البته شرایط سختی است، تنها ناجی ایران معرفی می‌کنند. شماها ناجی ایران هستید؟! شما با این افکار، نابودکننده ایران هستید. در کجای تاریخ سراغ دارید که ایران منهای شریعت و مرجعیت، نفس راحت کشیده باشد که این بار بکشد؟ وجه خوش‌بینانه این است که این افراد مولود طبیعی همان عقل‌ستیزی و اخباریگری افراطی هستند لکن وجه بدبینانه و شاید واقع‌بینانه این باشد که ارتباطی بین اینها و استعمار فرانو شکل گرفته است. من نام این بحث را، خطر ظهور نوفرقانیسم گذاشتم؛ اما چرا نوفرقانیسم؟ چه نسبتی بین اینها و گروهک ضاله و معدوم فرقان می‌توان یافت؟ به این دلیل که وقتی انسان به تاریخچه گروهک فرقان در ابتدای پیروزی انقلاب اسلامی نگاه می‌کند، مشابه همین افکار سطحی و نامعقول را در آنها می‌بیند؛ همین اسلام منهای مرجعیت و روحانیت را می‌بینند؛ همین اسلام منهای ولایت فقیه را می‌بینند؛ بعد هم دیدید که گروهک فرقان به دلیل ضعف مفرط منطق و استدلال، دست به اسلحه بردند و بزرگانی مانند آیت‌الله استاد مطهری را از ملت مسلمان ایران گرفتند. مگر مرحوم مطهری چه می‌گفت؟ چه انگیزه‌ای جز ارائه تصویری تام و عمیق از اسلام داشت؟ آیا حرف شهید مطهری چیزی جز اعتلای اسلام و استقرار حاکمیت اسلامی بود؟ آیا حرف ایشان چیزی جز هموار شدن مسیر برای اجرای همه‌جانبه شریعت مقدس اسلام بود؟ کار مرحوم مطهری، چیزی جز مبارزه با عقل‌ستیزی و جهالت سنتی و مدرن بود؟ استاد مطهری را کشتند برای اینکه فکر نورانی او، نقطه مقابل اندیشه اسلام منهای روحانیت بود. البته شهید مطهری مانند استادش امام خمینی(ره)، به حوزه‌های علمیه و روحانیت نقدهای جدی نیز داشت. ما هم که شاگرد شاگردان ایشان هستیم، نقدهای مهمی داریم. ما هم از بعضی مسائل حوزه و روحانیت دل‌خون هستیم. نسبت به تربیت نیروهای سکولار در حوزه حرف داریم؛ نسبت به رخوت و سکون، بی‌تفاوتی و ناانقلابیگری‌ها در بین بعضی روحانیون حرف داریم؛ نسبت به رفتارهای ضدوحدت اسلامی در بخش‌هایی از حوزه حرف داریم، لکن تمامیت حوزه و روحانیت را مبرا از اتهاماتی می‌دانیم که اینها مطرح می‌کنند. حوزه و روحانیت را رمز بقای اسلام و تشیع می‌دانیم و افتخار می‌کنیم که خدمتگزاری کوچک در حوزه علمیه مقدسه باشیم. دوستان عزیز! همانطور که در ابتدای عرایضم اشاره کردم، ایران از جریان روشنفکری سکولار لطمات جدی خورده است و هنوز هم لطمه می‌خورد. امروز، چه کسانی ملت ایران را دائماً تحقیر می‌کنند؟ چه کسانی جلوی پیشرفت حقیقی ملت را گرفته‌اند؟ چه کسانی مشغول آلوده‌سازی بی‌سابقه فضای فرهنگی کشور هستند؟ روشن است که افکار و اعمال جریان روشنفکری سکولار برای کشور مهلک است لکن بنده به صراحت عرض می‌کنم که نوفرقانیسم که مولود جهل، تحجر و توهم است، به مراتب از جریان روشنفکری سکولار خطرناک‌تر است. ما در طول تاریخ معاصر بارها مسیر حرکت جریان روشنفکری سکولار را برای فروش کشور به ثمن بخس به بیگانگان گرفته‌ایم و باز هم به حول و قوه الهی خواهیم گرفت ولیکن نوفرقانیسم به دلیل پوشیدن لباس دین و انقلابیگری، از جریان روشنفکری سکولار خطرناک‌تر است و اگر جلوی آنها گرفته نشود و بتوانند خود را گسترش دهند، به اسلام سیلی می‌زنند. من از دوستان انقلابی خودمان می‌خواهم در برابر اینها- که حتی یک بار حاضر نشده‌اند پای میز مناظره بیایند و افکارشان را از فضای پنهان و رمزآلود خارج کنند- از سطحی‌گرایی و خوش‌بینی خارج شوند. باید ناهوشیاری را کنار گذاشت؛ باید جلوی سیلی خوردن اسلام را گرفت.

سخنرانی در محل مرکز تحقیقات بسیج دانشگاه امام صادق(ع) در تاریخ ۱۱ خرداد ۹۵ صورت گرفته است.